

سعدی؛ میناگر زبان و اندیشه عاطفی

انسان از ابتدای پیدایش تا انتهای پیمایش و فرسایش، همواره برای شناختن و فهمیدن در تلاش بوده است. عالی‌ترین شکل شناخت را صاحبان فکر، حکمت و عرفان داشته‌اند.



انسان از ابتدای پیدایش تا انتهای پیمایش و فرسایش، همواره برای شناختن و فهمیدن در تلاش بوده است. عالی‌ترین شکل شناخت، صاحبان فکر، حکمت و عرفان داشته‌اند. فلسفه و شناخت شاعران ما بر پایه کشف و شهود، استوار و با شعرهای آنها، همزاد و همبسته بوده است. از این رو، شعرهای آنها را می‌توان تجلی نوعی دیدار باطنی و فهم ناب اندیشه عاطفی آنها دانست. بخش عمده‌ای از نوشته‌های فارسی در سیر تطور و تحول خود، از آغاز تاکنون، جلوه گاه تلاقی این دو همزاد - شعر و فلسفه - و مظهر آنات، حسب حال و بینش خاص شاعران ما از زندگانی و زمانه آنها بوده است؛ از این رو، اندیشه ورزی و سخنوری در زندگی شاعران ما نقش مهم و اساسی داشته است. شاعران اندیشه ورز ما در پرتو بینش ویژه و چارچوب فکری منظم خود، عاطفه، احساس، عقل و اندیشه منطقی شان را در قالب‌های مختلف شعری بیان کرده‌اند. به یقین می‌توان گفت شاعری که عاطفه و احساس خود را بر پایه اندیشگی اش بیان کرده، از نوعی زبان فلسفی و بیان حکمی برخوردار بوده است. سعدی شیرازی را می‌توان یکی از این شاعران اندیشه ورز و سخندان به شمار آورد. سعدی در غزلی که از او برگزیده ایم، این نظام فکری و اندیشگی فلسفی و بینش خاص حکیمانه را حفظ کرده و زیبایی خاصی در سخن شاعرانه خود به وجود آورده است.

غزل سعدی، منشوری است که پرتوهای رنگارنگی از اندیشه، عقل، احساس و ادراک فلسفی او را در خود گرد آورده و افروزه‌هایی دل انگیز و چشم نواز، از هر سو پخش کرده است. راز ماندگاری غزل سعدی و هنر شاعری او در همین تبلور و تشعشع انگاره‌های عاشقانه و آواهای دلنشین برخاسته از واژه‌های اصیل شعر اوست. زیبایی و جامعیت کلام سعدی در غزل هایش در تناسب ساخت و پرداخت، همنشینی و سازگاری عناصر زبانی و پیوند با اندیشه فلسفی و هستی‌شناسانه و عشق معرفتی اوست:

هر روز باد می‌برد از بوستان گلی
مجروح می‌کند، دل مسکین بلبل ...

سعدی در این غزل از وزنی سنگین و بحری مطبوع: مضارع مثنی اخرب محذوف «مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن» که آهنگی نیرومند و وزین دارد و با مضمون و فضای فلسفی غزل همانند است، بهره جسته و به این ترتیب، درک وزن و مضمون غزل را برای ما آسان کرده است. واژه‌ها در این غزل سعدی به طور منطقی در تقابلی ملموس و طبیعی به نمایش گذاشته‌اند. «طبیعت» و «معنویت» در این غزل، جلوه‌ای درخور و به اندازه، یافته و کلام موجز شاعر را پرجذبه و جاندار کرده است. پیوند نحوی و زبانی عبارت‌ها و مصراع‌های این غزل با توصیفی ساده از عناصری طبیعی آغاز شده و به مضمون آفرینی فلسفی انجامیده و فضایی مناسب برای اندیشیدن و تأمل کردن فراهم آورده و تصویر و نمودی زیبا و قابل فهم، بدون گسست معنایی ارائه داده است؛ نمودی که در پیوند «بود» پیوستگی مفهوم، جهان سه‌گانه انسان را در حیطه وجودی اش، بازتاب وجود آدمی در برابر جهان ناسوت، پرواز به جهان ملکوت و دستیابی به جهان جبروت نشان داده است. «روزگار» در این غزل، یعنی همین دنیای متغیر اطراف ما، همین دنیایی که ما در آن به سر می‌بریم و از آن بهره می‌جوییم و در آن، عمر می‌گذرانیم. روزگار، روزگار فریبنک و طلعت مکروه من و شماس. حکایت شادی‌ها و غم‌های کم و زیاد آدمیان بر پهنه پست و بلند خاک است.

با آن که شاعران کهن فارسی بارها از دنیا و دنیادوستان و دنیا دشمنان و حال و روزگار آدمیان و سرانجام آنها در شعرهایشان سخن گفته‌اند و دیدگاه‌های مثبت و منفی خود را در گونه‌های مختلف شعری و انواع ادبی بیان داشته‌اند، اما نتوانسته‌اند مانند سعدی، این گونه از جلوه‌های طبیعی و زیستی آدمی برای ارائه حدیث نفس و نقد عمر آنها به شایستگی تصویربرداری کنند. شیخ شیراز در این غزل، دنیا را بوستانی دانسته که انسان‌های نیک و بد، هر دو از آن بهره می‌برند، با این تفاوت که دنیا برای انسان‌های با ایمان و اهل تمیز، باغ همت و فرزاندگی است و برای انسان‌های بی‌ایمان و اهل جهل، بیابانی است که به دوزخ و عذاب منتهی می‌شود. به فرموده امام محمدباقر(ع): «حکایت شخص حریص به دنیا، حکایت کرم ابریشم است که هر چه بیشتر بر خود تند، راه بیرون آمدنش، دورتر شود تا آن که از غصه بمیرد.»

مگر خود شعر در اصل نمی‌تواند نوعی «تذکر» و «یادآوری» باشد؟ بدرستی، ما در این دنیا، با چند روز، روبه‌رو هستیم؟ روزهایی که سعدی از آن یاد می‌کند، کدامند؟ زنده‌ای سعدی در این غزل برای چیست؟ بی‌شک، دنیا جایگاه تغییرها و گردش ایام گوناگون است. انسان در این جهان آفرینش، هم روز خرمی و خوشی دارد، هم روز دشواری و رنج، زمانی، بهار و نو شدن طبیعت است و در نظر آدمی، به فرموده مولا علی(ع): «الدنيا ظل الغمام و حلم المنام یعنی، جهان، همچون سایه و خواب شیرین است» و برای انسان‌های هوشیار: «إذا رايتم الربيع فاکثرو اذكر الثور: با دیدن بهار، روز رستاخیز را بسیار یاد کنید.» روزگاری هم پاییز و کهنگی طبیعت و «الدنيا دار المحن و مزرعة الشر؛ یعنی، جهان سرای اندوه و محنت و کشتزار بدی است.» سعدی با این شناخت و آگاهی به جهان نگرسته است. این دگرگونی‌های عالم برای سعدی، چه شاد و چه غمگین، همه حکمت و پند، آموزش و فراخوان است. حاصل هم‌صحبتی این دنیای شکرستان چیست؟ چه فایده‌ای در گردش مجموعه

روزهای هستی یا به گفته سعدی «روزگار» ذخیره شده است؟

سعدی پاسخ می دهد: «زهر و قهر» و مولا علی(ع) می فرماید: «الدنيا تَعْرُ و تَصْرُو تَمَرّ جهان، می فریبد، زیان می زند و می گذرد.» هشدار سعدی، این است که: زنها! ای انسان تا بدین گردنده گردان، بدین پل لغزان دل نبندی به فرموده مولا علی(ع): «الوله بالدنيا اعظم فتنه؛ دل بر جهان باختن، بالاترین گرفتاری هاست.»

سعدی در این غزل، به گرداگرد خود نظر انداخته، طبیعت رنگ در رنگ و آفرینش پرآهنگ را دیگرگون و در حال استحاله ای مکرر مشاهده می کند. همه چیز با گذشت روزگار، دیر یا زود، رنگ عوض کرده، به صورتی متفاوت جلوه گر می شود. توگویی، همه چیز از نو آفریده شده است. چه کسی این گونه گونی را می بیند و درک می کند؟ کیست که در تجمل هستی و تحول حیات، بی «تزلزل» زندگی می کند؟ سعدی پاسخ می دهد: آن که از دنیای گرداگرد بوقلمونی خود فراتر رفته است؛ آن که دنیا را سرایی سپنجی و گذری غبارین دیده و خودآرایی روزگار را فریب و سرابی بیش ندانسته است. بی شک چنین کسی در روزهای سختی و بدبختی، شکبیا و صبور است و در روزهای راحتی و خوشبختی، ترکتازی و خودکامگی نشان نمی دهد و دلباخته روزگار ماه پیکر نمی شود. اینجاست که به گفته سعدی: تحمل و تامل برچور و همدلی روزگار، ضرورت می یابد. اینها، مضمون اصلی این غزل سعدی است. کسی که به جهان اسرارآمیز سعدی پا می نهد، به حتم، چیزی برای اندیشیدن، درک کردن و آموختن پیدا می کند؛ چیزی از جنس عاطفه ای اصیل که حول محور خرد و اندیشه شاعر در حرکت است.

سعدی در پایان این غزل می گوید: این جهان و ناسوت، ابزاری بیش نیست؛ جهان اصلی، جای دیگری است؛ جایی که به آن لاهوت می گوید، به بیانی دیگر، نهایت آرزو و زندگانی ما، این طبیعت ناپایدار و روزگار غدار نیست. آن «عافیت بی تزلزلی» که سعدی می گوید، جهان اعلا و دنیای پایدار و همان نهایت حقیقی فراتر از تنگنای خاک؛ یعنی «آخرت» است؛ جایی که به گفته اهل تمیز، خانه آرامش و رستگاری است و به فرموده مولا علی(ع): «الدنيا دار مجاز و الاخره دار قرار؛ جهان، خانه گذران و آخرت، مقر آرامش جاودان است.» نگرش معرفتی و فلسفی سعدی در این غزل، این گونه با کلام توصیفی و حس آمیزانه شاعرانه اش در آمیخته و ساختاری اندیشمندانه به غزل داده و بی آن که گسستی در آهنگ کلی کلام او حاصل شود، موضوع پیچیده و مبهم روزگار انسانی را با یاری واژه های فارسی و عربی، به زیبایی و ظرافت خاص مینایی زبانی اش، یادآور شده است.

سعدی، اینجا هم رویکردی تجربه گرایانه، خلاق و درونگرا و فلسفی دارد. هنر سعدی در این غزلسرایی و نوشتن شعر، پژوهش و پالایش زبان و فرهنگسازی است. هریک از غزل های سعدی، ما را از بیرون به درون هستی و وجود می برد. سعدی همه این کارها را با واژه و زبان موجز به مدد آرایه های ادبی به گونه ای انجام داده که ما خود را در سرودن شعر با او خویشاوند و شریک می بینیم و با خواندن غزل های او به نوعی همدلی و همزبانی می رسیم. می دانید چرا؟ برای این که غزل او، هم حرف دل ما، هم حرف دل اوست. او خود را در شعرهایش از ما جدا ندانسته. رسایی، روانی و شیدایی، تاثیر و نیروی جاذبه زبان تراشیده سعدی است که خواننده، احساس غرابت نمی کند. دلیل سهل ممتنع بودن کلام او هم، همین قرابت و نزدیکی زبان او به زبان پندار و گفتار من و شماست.

گردآوری واژه های متضاد و تابانیدن مفاهیم متناقض نما، چند لایگی اندک غزل های او و توانمندی تفکر سنت گرایانه اش را باز می تاباند. خار و گل، زیبایی و زشتی، مهربانی وجود، دنیا و آخرت، شکر و زهر، دیر و زود، باز و کبوتر، مرگ و زندگی و... همه به همراهی ذهن، اندیشه و معنویت نیرومند او، کالبد سخن او را بی نقص و منحصر به فرد کرده است. تا وقتی ما به ادراک درستی از آدمی و ارزش های والای انسانی نرسیده باشیم، نمی توانیم به هیجان هنری و لذت زیبایی شناسانه کلام او دست یابیم. هنگامی در غزل سعدی «اندیشیدن» به نوعی «یادآوری» و «رفتار کردن» تبدیل می شود، آن غزل، کارکردی فلسفی، اخلاقی و دینی پیدا می کند و به دل و جان های عاشق، اثر می گذارد و فرهنگساز می شود.

عبدالحسین موحد / پژوهشگر